

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
بحث در این بود که اگر بایع فضولی متاعی را فضولاً فروخت لنفسه یا این که مشتری فضولی متاعی را خرید با پول دیگران لنفسه، همین مفاد می تواند با لحوق اجازه تحقق پیدا کند و صحت داشته باشد؟ که قهراً اگر صحت داشت معنای آن این می شود که در آن بایع فضولی متاع از کیسه ی صاحب متاع و مالک خارج می شود و عوض آن که پول باشد به کیسه ی فضول وارد می شود. و در آن جایی که مشتری بوده است آن جا ثمن از کیسه ی دیگری خارج می شود اما مثنی و متاع به کیسه ی فضول می آید با این که پول از کیسه ی او خارج نشده است از کیسه ی دیگری خارج شده است. این قابل تصحیح است یا نه؟ خب تا حالا چهار طریق برای تصویر این بیان شد که گذشت.

آخرین راهی که فرموده شده که منسوب به بعضی از تلامذه ی مرحوم کاشف الغطاء رضوان الله علیهم اجمعین هست این است که فرمودند ما در باب بیع نیاز نداریم به این که ثمن در همان جایی وارد بشود که مثنی از آن جا دارد خارج می شود. یا مثنی به جایی باید وارد بشود که ثمن از آن جا دارد خارج می شود نه. در تحقق بیع به این نیازی نیست. بلکه در این موارد هم عنوان بیع صادق است و وقتی اصیل اجازه کرد همین بیع مُنشأ این صحت فعلیه پیدا می کند و نتیجه ی آن همان می شود که متاع وارد می شود در ملک فضول و ثمن از ملک دیگری خارج می شود یا برعکس در موارد دیگر. این فرمایشی است که فرمودند.

خب این مسئله این راه حل توقف دارد بر همین مبنا. که آیا در حقیقت بیع این مطلب نهفته است أم لا؟
در مقام حسب ما وقفنا علیه سه موقف اصحاب دارند. یک موقف این است که نه این باطل است و حقیقت بیع به این هست که همان جایی که مثنی وارد می شود ثمن از همان جا خارج بشود و بیاید در ملک کسی که مثنی از ملک او خارج شده است. و یُمكن أن یقال که این شاید مسلک معروف بین الاصحاب باشد و از متأخرین هم معمولاً همین مسلک را دارند حضرت امام هم نظر شریف شان همین است محقق خوئی قدس سره هم همین است نظر شریف شان و آقای نائینی هم همین طور و شیخ اعظم. این چند بزرگوار را از باب نمونه عرض کردم. این ها نظر شریف شان این است.

قول دوم این است که و موقف ثانی این است که نه تقوّم به این جهت ندارد بلکه این فرد شایع آن هست. و متعارف آن هست. ولی بیع این جور نیست که تقوّم به این جهت داشته باشد. این را هم ذهب الیه غیر واحدی از اصحاب، مثل محقق خراسانی صاحب کفایه، که ایشان در تعلیقه‌ی مبارکه‌شان این جور فرموده است که «قد مرّ فی باب المعاطات أنّ حقیقه البیع لیس الا التملیک بالعوض و لا یعتبر دخول احد العوضین فی ملک من خرج من ملکه الآخر» یعنی عوض آخر. «فیکون مع قصده الی بیع مال الغیر لنفسه قاصداً الی ما هو البیع» این جا هم که دارد می‌گوید که برای خودم فروختم، فضول مال دیگری را می‌گوید برای خودم فروختم واقعاً بیع را قصد کرده چون متقوّم به این نبوده که باید از کیسه‌ی خودش خارج بشود. و هم‌چنین مرحوم سید صاحب عروه قدس سره در حاشیه‌ی شریفه‌شان، ایشان هم همین نظرشان هست. مرحوم محقق ایروانی در حاشیه‌ی خودشان نظر شریف‌شان همین طور است. بعضی از اساتید معظم ما دام ظلّه هم علی حسب نقل از ایشان، حالا آن وقت که ما خدمت ایشان بودیم بیع نبود زکات بود. از ایشان هم نقل شده که ایشان هم نظر شریف‌شان همین است که لازم نیست. بلکه از فقهای سابق هم یک عبارتی است که شیخ اعظم نقل فرموده است می‌توان استفاده کرده که آن‌ها هم نظر شریف‌شان همین بوده. این عبارت را توجه بفرمایید «أنّ ظاهر جماعة کقطب الدین و الشهید و غیرهما أنّ الغاصب مسلّط علی الثمن و إن لم یملکه فإذا اشتری به شیئاً ملکه» در این فرضی که مشتری می‌داند که این بایع غاصب است. می‌داند که این ماشین را غصب کرده، با این که می‌داند می‌رود از او می‌خرد. این جا خب قهراً پولی را به همین غاصبی که می‌داند ماشین مال او نیست می‌دهد. این بزرگان این جوری فرمودند. فرمودند حالا اگر این غاصب برود با همین پول چیزی بخرد. با این پولی که از فروش این ماشین الان به دستش آمده برود مثلاً فرش بخرد برای منزلش. گفته‌اند این جا این معامله درست است و مالک فرش می‌شود. چرا؟ گفتند اگرچه این مالک آن پول نشده و آن پول در ملک مشتری باقی مانده اما چون آن مشتری عالم بوده به این که غاصب است خودش مسلّط کرده این بایع غاصب را بر این پول. وقتی خودش مسلّط کرد بنابراین بیعی که او انجام می‌دهد با این پول تمام است و درست است.

خب حالا این مسئله که این‌ها گفتند پس لازم نیست مالک باشد و این جا در حقیقت همان که مالک ثمن است مثنی در ملک همان باید وارد بشود نه، این جا مالک ثمن کیست؟ آن مشتری‌ای است که عالم بوده و آمده این سیاره و این ماشین را خریده. ثمن مال آن هست. ولی این آقای غاصب چون مسلّط شده بر این پول به توسط مالک خودش، و لو این که مالک نشده الان وقتی که می‌رود چیزی را می‌خرد آن متاعی را که خریده است در ملک خود این غاصب وارد می‌شود. پس متاع در ملک غاصب وارد می‌شود ثمن آن از ملک غاصب خارج نمی‌شود از ملک صاحب آن خارج می‌شود. منتها آن صاحبی که آن را مسلّط کرده بر این.

س: فقط مسلط کرده آن از باب این که پول خودش را داده به دست کسی، این در قالب معامله نیست اصلاً.
ج: خب حالا این فتوای حضرت عالی است ما داریم فتوای جماعت و این ها را می گوئیم آن ها این جوری فتوا دادند. از فتوای این بزرگان می فهمیم که آن ها هم می خواهند بگویند که لازم نیست که ثمن ملک کسی باشد که مثن وارد به ملک او می شود. می شود ثمن ملک دیگری باشد مثل همین جا ولی مثن وارد ملک او بشود. بنابراین لازم نیست که همان جایی که مثن وارد می شود ثمن از همان جا خارج بشود. نه این لازم نیست. از این فتوا این مسئله به دست می آید، حالا این مطلب آن ها درست است یا درست نیست آن مطلب آخر.

پس بنابراین یک عده ای از بزرگان که از آن ها نقل می شود مثل شهید، مثل قطب الدین و غیر این ها چنین فتوایی را این ها دادند بحسب نقل. لازمه ی این فتوا این است که آن ها هم قبول دارند که بیع متقوم به این مسئله نیست.

س: خب لازمه ی این فتوا فقط انحصار در این مبنا ندارد که بیع این طرف ملکیت متقوم به طرف ملکیت نیست بلکه ممکن است که لازمه ی این فتوا بنابراین فرمایش باشد که چون که خودش آمده اباحه کرده ما از باب ملکیت آن ا مایی که لا بیع الا فی ملکه، من این را مسلط می کنم به تو، و می دانم غاصب هستی یعنی چی؟ یعنی برو سرکه بیانداز؟ ترشی بیانداز؟ با پول این می توانی بروی چیزی بخری. همین که تو را مسلط بر این امر کردم و لا بیع الا فی ملکه، وقتی می روی بیع می کنی ملکیت آن ا مایی حاصل بشود و باز هم بیع متقوم بر ملک باشد.

ج: نه البته بعضی مثل خود شیخ اعظم گفتند ممکن است کلمات آن فتوا را مثلاً ما توجیه بکنیم یکی هم این است که شما می فرمایید که ملکیت آن ا مایی باشد و امثال ذلک. یا یک جور دیگر، بگوئیم غاصب در آن جا انشاء تملک کرده برای خودش. و آن مسلط مثلاً با همان تسلیطی که دارد می کند با این که عالم هست به این که نیست با همان دارد اجازه می کند این کارهای ... اذن می دهد که تو می توانی تملک بکنی. اگر این جور توجیهاتی هست ... ولی این ها خلاف ظاهر است. برای این که ملکیت آن ا ما و این حرف ها را عرض کردم دیروز ما ملکیت آن ا ما را در جایی می توانیم بگوئیم که دو تا حکم شرعی داریم دو تا قاعده داریم که نمی توانیم جمع بکنیم بین آن دو تا قاعده را الا به این فرض. خب این جا می فهمیم که شارع ملکیت آن ا ما را جعل کرده یعنی چنین قانونی را کشف می کنیم. اما در بین ابناء عرف که چنین چیزی نیست. ملکیت آن ا ما چی هست؟ می خندند اصلاً، الان اگر بخواهی همین مسئله را به مردم بفهمانی، نمی فهمند. ملکیت آن ا ما یعنی چی؟ که آمده مسلط کرده آن را یعنی چی ملکیت آن ا ما.

س: ???

ج: احتمال نمی رود دیگر. یعنی این ها از احتمالات نیشقولی هست. یعنی خلاف ظاهر است.

س: شما دارید می فرمایید واقع امر مکلیت آن ا مایی یکشف عن قول المعصوم و دو تا خطابی که از معصوم ???

ج: بله آن جا درست است.

س: ما می‌گوییم این نظر شما درست است اصلاً. عیبی ندارد با این بحثی نداریم می‌گوییم فتوای شهید و قطب‌الدین که معلوم نیست مبنای آن‌ها این باشد ممکن است که مبنای آن‌ها ... فرضاً که اشتباه هست اصلاً. اما بنابر فرض اشتباه هم بنابر آن مبنا می‌تواند باشد و فتوای‌شان از آن ???

ج: نه خودشان آخر این جوری از آن‌ها نقل شده فرمودند که مالک نمی‌شود و مالک نیست با این که فرمودند مالک نمی‌شود و مالک نیست فرمودند که معاملات آن درست است چون آن مسلط کرده او را. مالک هم نمی‌شود این ظاهر این کلام دیگر بیاییم خلاف این ظاهر معنا بکنیم... حالا مهم هم نیست حالا می‌خواستیم بگوییم که ممکن است که این آقایان هم از این زمره باشند پس مثل شهید هم چنین تصویری داشته برای این که قوّت پیدا کند این مسلک که مثل شهید، مثل قطب‌الدین و جماعتی از بزرگان فقهاء، این‌ها هم تصورات‌شان همین بوده که بیع متقوم نیست. حل این مسئله برای ما مهم هست و مبتلا به همه‌ی طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه است چون ما سهم مبارک امام علیه السلام را خرج می‌کنیم دیگر. خب سهم امام مال امام علیه السلام است بنابر بخصوص این مسلک که مسلک معروف و مشهور بین فقهاء هم همین است که مال شخص امام است منتها بحیث امامتش، حیث امامتش حیثیت تعلیلیه است. نه تقییدیه. یعنی چون امام هست خدای متعال این مال را ملک ایشان کرده برای مصارفی که امام علیه السلام دارند. حالا در عصر غیبت خب مال حضرت هست دیگر. شما شهریه می‌دهید به طلبه، طلبه می‌خواهد با این برود جنس بخرد، خب می‌رود نان می‌خرد، نان، مثن داخل در ملک طلبه می‌شود پولش از کیسه‌ی کی می‌رود؟ از کیسه‌ی امام زمان می‌رود. این بیع چه جوری درست می‌شود این جا؟ اگر شما بگویید بیع متقوم است آن معامله را چه جور؟ سهم سادات اشکالی ندارد چون ملک خودشان می‌شود سادات آن چه که اخذ می‌کند ساداتی که شرایط اخذ سهم سادات را داشته باشد خب با اخذش مالک می‌شود وقتی مالک شد خب ... اما در این جا ما چه بگوییم؟

من یادم می‌آید که آن فی اوان الشباب باید بگوییم مرحوم آیت‌الله اراکی قدس سره می‌آمدند مسجد امام، ایشان قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بود و اقامه‌ی نماز جمعه می‌کرد ایشان قبل از انقلاب، مسجد امام. ما هم گاهی شرکت می‌کردیم یک وقت ایشان بعد از نماز جمعه به طرف منزل‌شان می‌رفتند من هم توی مسیر خدمت ایشان مشرف بودم همین مسئله را از ایشان سؤال کردم که آقا الان ما با شهریه می‌خواهیم نان بگیریم چه جوری می‌شود؟ ایشان فرمود که آنّا ما قبل از خریدن ملک شما می‌شود. همین وجهی که در باب معاطات آقایان فرمودند.

خب از کجا ما این را درک می‌کنیم؟ از این‌که از یک طرف یقین داریم که ان شاءالله به این‌که حضرت سلام‌الله علیه راضی هستند به این تصرف. که می‌گوید این اموال که همین‌طور برف‌انبار بشود از بین برود این که نیست و اگر این هم مصرف نشود به طلاب داده نشود اصلاً حوزه‌های علمیه پا نمی‌گیرد. حوزه‌های علمیه پا نگرفتن آن باعث محجوریت احکام و اسلام و تبیین شریعت و این‌هاست.. بنابراین قطعاً حضرت راضی هستند با این مقدمات که ما می‌چنینیم. البته امام در بیع در بحث ولایت فقیه می‌فرمایند نه ما کجا یقین پیدا می‌کنیم؟ حالا آن‌هایی که یقین پیدا می‌کنند این‌جوری هست وجه یقین پیدا کردن آن‌ها.

خب حالا یقین داریم که حضرت از این طرف راضی هستند به این کار. از یک طرف خودش فرموده لا بیع الا فی ملک. هر دوی آن‌ها از شارع است. لا بیع الا فی ملک از شارع است رضایت هم از شارع هست دیگر. از امام معصوم علیه السلام هست. این کشف می‌کند که ... بنابراین آن‌ما قبل از آن این می‌شود.

یا قهراً مثلاً کشف بشود که حضرت هبه فرمودند کسی بگوید که حضرت این‌ها را بخشیدند به کسانی که شرایط آن را دارند و ما هم با این کارمان قبول داریم می‌کنیم هبه‌ی حضرت سلام‌الله علیه را.

و الان یادم آمد که مرحوم شیخ استاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان‌الله علیه در بحث خمس به تناسب که همین مسئله بود که صرف طلاب می‌شود بشود یا نمی‌شود؟ بعد ایشان فرمودند ما عیالات حضرت هستیم. تا گفت ما عیالات حضرت هستیم یک انقلابی در ایشان ایجاد شد و بغض گلوی ایشان را گرفت و اشک ایشان جاری شد که فرمود ما عیالات حضرت هستیم.

س: یا از باب ولی غائب مثلاً؟

ج: بله حالا آن هم یک حرفی است که صاحب جواهر فرموده است کی ولی غائب هست؟ یعنی فقیه ولی حضرت است؟

س:؟؟؟

ج: حالا آن هم یک راهی است. البته بعضی فقهای بزرگ مثل صاحب جواهر از آن راه حل کردند که چون حضرت غائب هستند و ما دسترسی نداریم که اموال ایشان را به ایشان برسانیم خود شارع فرموده است که فقیه جامع الشرائط این ولی اوست. ولی غائب است. و عده‌ای هم مثل آقای خوئی می‌گویند آخر این تصور ندارد که یک آدم غیر معصومی ولی معصوم بشود. این انصراف دارد از این‌جا این روایت. حالا این دیگر بحث آن ان شاءالله در کتاب خمس می‌آید می‌شود گفت که انصراف هم ندارد. چون اشکال در ساماندهی هست معنای آن این نیست که این تسلط بر او دارد. بر آن شخص دارد یعنی در ساماندهی اموال ایشان این الان ولی هست. اشکالی ندارد.

س: وکیل نیست؟

ج: نه وکیل نیست.

س: حاج آقا فقیه اجازه اباحه‌ی تصرف و لو به صورت مطلق و لو بالتملیک و لو تملیک را ندارد؟

ج: نمی‌دانیم این اول کلام است. چون خبر نداریم استصحاب بقاء ملک هست استصحاب عدم اباحه هست این‌ها همه وجود دارد دیگر.

س: اباحه‌ی فی التصرف را هم یقین نداریم به آن؟

ج: بله الان ما یقین داریم که حضرت... نمی‌گویند که این اموال برف‌انبار بشود. چون بعد از این که ادله‌ی تحلیل را نداریم در آن چیز و این‌ها بوده از آن طرف خب جعل شده می‌گویند که مردم باید بدهند از آن طرف انبار کردن این‌ها که چی؟ عصر غیبت هم که معلوم نیست که چقدر هست هزار سال، هزار و چهارصد سال تا حالا طول کشیده، حالا هزار و دویست... و نمی‌دانیم معاذالله تا کی هم این غیبت ادامه خواهد داشت که ...

س: حاج آقا این همه سال، این همه علماء خدمت امام زمان زسیدند آن‌ها نشده که از حضرت سؤال ...

ج: بنا نیست که این مسئله‌ها خیلی ...

البته این را هم توی پراتز عرض می‌کنم که به نظرم مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری، ایشان نامه‌ای نوشته بودند و اذن خاص گرفته بود. حالا دیگر حالا این‌ها ما يُقال هست.

بنابراین این هم موقف ثانی بود.

موقف ثالث تفصیل است. به این که در بیع فضول مال دیگری را در این جا ما می‌توانیم بگوییم که اشکالی ندارد. یعنی این نظر، نظر موقف ثالث این است که به سیره‌ی عقلاء نگاه می‌کند. ما باید ببینیم کجا توی سیره‌ی عقلاء این بیع این جوری که ثمن یعنی عوض داخل نشود در همان جایی که معوض از آن جا خارج شده بعد ببینیم کجاها سیره‌ی آن‌ها بر آن هست و کجاها نیست. هر جایی که سیره بر آن هست می‌گوییم اشکالی ندارد. هر جا که نیست می‌گوییم اشکال دارد. فلذا این قائل می‌گوید که شما مثلاً بیاید متاع خودتان را، کسی بگوید خانه‌ام را فروختم برای زید. ایشان گفته که این درست نمی‌شود. اما اگر بگوید که با پول خودت بروی نان بخری برای فقیر. این اشکالی ندارد پول از کیسه‌ی شما می‌رود ولی نان دیگر توی کیسه‌ی شما نمی‌آید. برای فقیر می‌خرد. این رایج است. الان مثلاً دارد توی خیابان می‌رود کوچه می‌رود یک فقیری می‌گوید آقا من گرسنه هستم نان می‌خواهم خب خود این شخص می‌رود توی نانوایی یک نان می‌خرد با پول خودش می‌دهد به فقیر. نان را برای کی خرید؟ نان را برای فقیر خرید. پول از کیسه‌ی فقیر رفت؟ نه. پس مثنی در جایی وارد شد که ثمن از آن جا خارج نمی‌شود و ثمن از جایی خارج شد که مثنی در آن جا وارد نمی‌شود. این جور جاها اشکالی ندارد.

چون سیره هست. اما مثل آن جایی که بیاید خانه‌ی خودش را بفروشد برای دیگری، این جا که پول از کیسه‌ی او، آن دیگری خارج بشود این جا گفته که نمی‌شود. این هم تفصیلی است که صاحب عمده‌المطالب از معاصرین رحمه الله فرمودند. خب این مواقف اصحاب در حول این مسئله هست.

کسانی که اشکال دارند و می‌گویند باید حرف آن‌ها را ببینیم که چه هست. حرف آن‌ها این است که در تعریف بیع اخذ شده عنوان مبادله. شیخ اعظم اول کتاب البیع فرموده، در مصباح فرموده البیع مبادله مال بمال. مبادله است. و حقیقت مبادله این است که این بدل آن قرار بگیرد. این بدلیت در چه صورتی تحقق پیدا می‌کند؟ این کتاب ملک زید است. آن مثلاً پول هم مال عمرو هست. این جا اگر این کتاب برود در ملک زید بشود در مقابل این که آن پول ملک زید بشود یعنی این کتاب ملک عمرو بشود در مقابل این که آن پول عمرو ملک زید بشود این جا مبادله صادق است معاوضه هم صادق است اگر گفتیم معاوضه است صادق است. اما اگر این کتاب از ملک زید خارج بشود و در ملک عمرو وارد بشود ولی عمرو پول آن را ندهد بابای عمرو پول آن را بدهد یا رفیقش بیاید پول آن را بدهد این جا چه مبادله‌ای شده؟ مبادله محقق نشده. و چون حقیقه البیع مبادله هست پس بنابراین عنوان بیع صادق نیست. بله حالا این جا توی پرانتز می‌گوییم بعداً این را، بله اگر شما بند بیع نباشید بند صدق بیع نباشید که بخواهید بگویید آثار بیع در این جا هست مثلاً بگویید خیار مجلس هست یا خياراتی که مال عنوان بیع هست در بند این نباشید ممکن است کما این که فرمودند بعضی فقهاء، این خودش یک قرارداد خاصی هست که مثلاً بین سه نفر در حقیقت انجام بشود که زید بیاید بگوید من این کتاب را به عمرو می‌فروشم و پول آن را خالد بدهد. یا پولش را خالد و خویلد بدهد که چهار ضلعی بشود یا پنج ضلعی بشود یک بخشی از آن را او بدهد بخشی را او بدهد و بخشی را آن دیگری... مثل این که یک کسی مثلاً بلند می‌شود توی مسجدی می‌گوید آقا من این فرش خودم را آوردم تملیک می‌کنم مثلاً به مسجد، می‌فروشم به مسجد یا می‌فروشم به فلان فقیر، پول آن را شما جماعت بدهید. من توانایی این را ندارم که مجاناً این را تملیک کنم. ولی این را فروختم به مسجد یا به فلان فقیر، پول آن را شماها بدهید. می‌گوییم این بیع اما معامله صحیحه، که نام آن بیع نیست.

س: مبادله‌ی مال به مال هست یا نه؟

ج: نه. مبادله چون صادق نیست دیگر.

س: چرا صادق نیست؟

ج: حرفش همین است دیگر، می‌گوید که مبادله باید این بدل او باشد بدل شده به این است که این از این جا که رفت آن بدل این است بیاید همین جا. اما این از این جا می‌رود بدل نمی‌آید، بدلش از آن جا نمی‌آید این جا از یک جای دیگری دارد می‌آید این مبادله نمی‌شود. حرف این‌ها این است این معاوضه نیست. مبادله نیست.
س: ???

ج: حالا حرف این‌ها را داریم تقریر می‌کنیم تا حالا برسیم به ...
پس این‌ها این جوری دارند می‌گویند، می‌گویند آقا مبادله صادق نیست. بعضی از این‌هایی که می‌گویند مبادله صادق نیست مثل محقق شیخ اعظم، محقق امام، محقق خوئی، این بزرگواران که می‌گویند مبادله، معاوضه صادق نیست و صدق مبادله و معاوضه متقوم است به این که متاع از همان جایی که خارج می‌شود ثمن هم به همان جا وارد بشود بعضی از این‌ها گفتند بله ما می‌گوییم بیع این جا نیست ادله بیع این جا را شامل نمی‌شود. ولی این معامله را می‌توانیم به غیر عنوان بیع تصحیح کنیم فلذا بعضی از آثاری که اختصاص به بیع دارد مثل خیار مجلس، این جا نمی‌آید. اما نقل و انتقال حاصل می‌شود او مالک می‌شود آن هم از کیسه‌ی آن برود اشکالی ندارد. که این را بعداً باید بحث کنیم که ما می‌توانیم به عنوان معامله آخری، غیر از بیع تصحیح بکنیم که این می‌شود راه ششم مثلاً، ولی نه به عنوان بیع. این فرمایشی است که این بزرگان فرمودند.

قد یُجاب از این کلام به همین مطلبی که شاید توی بعض اذهان آقایان هم باشد. و آن هم این است که ما قبول داریم مبادله است بیع اما مبادله‌ی بین دو متاع است. اما اضافه‌ی این متاع‌ها به کجاست؟ ربطی به مبادله ندارد. این کتاب بدل آن پول شد آن پول هم بدل این کتاب شد. اما حالا این که این کتاب باید همان جایی نسبت ملکیت پیدا کند اضافه‌ی ملکیت پیدا کند که از آن جا ثمن خارج می‌شود این لازمه‌ی مفهوم مبادله نیست. بله اطلاق این را اقتضاء می‌کند. یعنی اگر قرینه‌ای نباشد ظاهر کلام همین است که بله. ببینید مثل چیزهایی که مشمول مبیع هست. کسی که خانه را می‌فروشد خب در اعراف مختلف، مختلف هست که مثلاً این لامپ‌ها و پرده و فرض کنید کولر و این‌ها خانه نیست این‌ها چیزهایی است که در خانه به کار گرفته می‌شود برای زندگی. اگر خانه را می‌فروشند این‌ها را هم دارند با آن می‌فروشند أم لا؟ خب گفته می‌شود مقتضای اطلاق بیع در اعراف مثلاً ماها الان این است که وقتی می‌گوید که خانه را فروختم دیگر این چراغ و پرده، نه هر پرده‌ای هم باز، پرده‌های مثلاً خیلی اشرافی نه، پرده‌های متعارف، این‌ها داخل در آن هست. بیع متقوم به این نیست که این‌ها داخل باشد ولی اطلاق، اقتضای دخول دارد. اطلاق کلام بحسب این تعارف. و الا اگر بگوید می‌فروشم ولی لامپ‌های آن را نه. این‌ها را می‌خواهم ببرم، نمی‌گویند بیع باطل است. پس این بیع نیست. بیع هست پس تقوم ندارد ولی اگر قید نکردند شرط نکردند ظاهر اطلاق این است که داخل در مبیع هست همراه مبیع هست.

حالا این جا هم فرمودند بله مبادله مال بمال هست. این مبادله که دارد انجام می شود مجانی نیست. ولی در موارد متعارف همین است که ثمن همان جایی وارد می شود که مثنی آن جا وارد می شود و مثنی همان جایی وارد می شود که ثمن از آن جا خارج می شود. اما نه اگر حالا آمدند سه ضلعی کردند آن را، مثل مثال هایی که زدیم، این هم اشکالی ندارد بیع صادق است در این جا. این حرفی است که خب عده ای از بزرگان این حرف را فرمودند. می گویند معاوضه هم همین است یعنی این عوض دارد. این متاع عوض دارد.

س: یعنی اطلاق باعث شد که آن موارد هم داخل در بیع شود.

ج: بله یعنی حقیقت بیع شامل آن هم می شود منتها اگر قید را نیاوردی این عنوان بیع منصرف به آن است.
س: ???

ج: بله دیگر اگر قید نیاوردی موجب انصراف می شود این تعارفی که مثلاً وجود دارد موجب می شود که در ذهن ها آن که تبادر می کند این مصداق آن هست.

جوابی که از این فرمایش داده می شود این است که این مبادله ی مال به مال در چه جهتی؟ فی ایّ جهة؟ خود ذات این دو تا مبادله می شود یعنی چی؟ تحقق مبادله برای این دو متاع که یکی پول هست مثلاً یکی متاع هست فرش هست این مبادله شدن شان به چیه؟ خودشان با غمض از همه چیز بخواهیم بکنیم اصلاً تصویر مبادله، معاوضه، توی این ها ممکن است؟ یا به این است که این نسبت ملکیتی که بین... و این ارتباط ملکیتی که این متاع دارد با یک شخصی، یا یک شخصیتی، این جایگزین بشود به این که ارتباط با چیزی پیدا بکند با چیز دیگری، شخص آخر یا شخصیت آخری پیدا کند در مقابل این که حالا که این ارتباط ملکیت این شخص با این متاع قطع می شود به جای آن ارتباط ملکیت با یک امر دیگری با آن ثمن یا با متاع دیگری برقرار بشود. و الا اگر از این حیث ما غمض عین بکنیم چه جور می شود بگوییم این بدل آن هست و این بدل این است؟

س: صرف سلطه کافی نیست حتماً باید در ملک هم باشد؟

ج: حالا آن بحث آخر، بالاخره آن ارتباطی که ...

س: آن ارتباط وقتی که سلطه کفایت بکند.

ج: سلطه ی کی؟

س: سلطه ی آن فضول و آن مشتری یا آن فضول و آن بایع. آن سلطه ی آن ها کفایت می کند مثل جاهایی که ولی انجام می دهد یا جایی که موقوفه هست همان کفایت می کند در آن جا دیگر این مبادله در جایی است که آن کسی که مسلط هست می آید مالش در ...

ج: نه آن جا که شما مثال می زنید آن ولایت که دارد آن چکار می کند؟ مثل این که شما صیغه ی عقد بخوانید عاقد که طرف زوجیت واقع نمی شود که. این معاوضه ی بین آن زوج و زوجه است. بین آن متاع و آن هست. یعنی مثلاً تولیت یک مسجد یا یک موقوفه برای موقوفه می آید می خرد. پس چه می شود؟ آن جا مبادله می شود. یعنی قبلاً این پول مال موقوفه بود یعنی ارتباط با موقوفه داشت ارتباط ملکیت داشت. آن متاع هم مال فرش مثلاً، مال آن مغازه داری بود که فرش فروش است. آن هم ملکیت وجود داشت. حالا آن فرش می آید در ارتباط ملکیت با موقوفه یا مسجد پیدا می کند در مقابل این که این ارتباط مسجد یا موقوفه با این پول قطع می شود و می رود به جای آن جایگزین می شود، می شود طرف ملکیت آن فرش فروش. و لو این که عاقد اصلاً این جا نیست. بله عاقد متولی هست.

پس بنابراین حرف بر سر این است که شما بدون این جهت چه جور می توانید بگویید آقا این متاع بدل این متاع هست یعنی چی بدل این متاع هست؟ این بدلیت چه جور می شود؟ بدلیت یعنی این جایگزین آن هست در مقابل آن هست. ما نمی توانیم تصویر کنیم حرف امام قدس سره، حرف محقق خوئی این است که این تصویر ندارد. با قطع و غمض عین از این جهت. حالا این قلت اگر ندارد پس چه طور می آیند می گویند که من این متاع را برای بچه ام خریدم یا می گوید این پول را بردار برو برای خودت یک چیزی بخر. این چه جور می شود این جا؟ امام جواب دادند که این ها تسامح است. این جور تعبیر ... مقصود آن ها این است که من این را خریدم برای خودم ولی فایده ی آن مال کی هست؟ مال فرزند است. مثل این که می رود حالا مثال زدند می گوید این جلّ را برای فرش خریدم. خب جلّ را برای فرش خریدم یعنی این اضافه ی ملکیت با فرش دارد؟ یا نه جلّ را برای خودم خریدم؟ ملک من هست اما فایده ی آن برای فرش است که روی آن فرش گذاشته می شود که وقتی روی آن می نشیند فشار به بدنش مثلاً نیاید.

بنابراین نکته ی مهم همین جا است که در ذهن ما هم همین است که نمی توانیم تصور بکنیم هنوز تصور درست از این که ما بگوییم آقا این دو تا متاع بدون توجه به آن اضافه ی ملکیت خودشو تبادّل در اضافه ی ملکیت ... و این می خواهد بگوید این به جای آن، آن هم به جای این است. به جای آن یعنی چی؟ یعنی به جای ملکیت آن، به جای طلب اضافه بودن او. اما خود این دو تا، من اعتبار کردم این عوض آن باشد این عوض این باشد.

س: آن چه که لازمه ی مبادله هست مگر این که در یک جهتی باشد بله تعبیر سابق شما توی؟؟؟ اما از این هم لازم نمی آید که بگوییم ... می گوییم هم که در جهت ملکیت هست اما نمی گوییم ملکیت کی؟ می گوییم این مال یک وقت هست که من نیت می کنم؟؟؟ که بشود در مقابل این که مشتری پول را داده این مال هم مال خودش

بشود اگر نیت کرد ملکیت بشود مال خودش، اگر نه نیت ملکیت بشود مال کسی دیگری، فی جهة الملكية آن که درست است. هر دو تا مبادله در طرف ملکیت است. تبادل در طرف ملکیت است.

ج: مبادله دیگر نیست.

س: چرا مبادله هست.

ج: بله به قول محقق خوئی دو تا هبه‌ی مجانیه است.

س: چرا؟

ج: برای این که ... این آقا این کتاب را فروخته، می‌گوید من فروختم این کتاب را به عمرو ولی از عمرو پولی از کیسه‌ی او خارج نمی‌شود. پس عمرو مالک این کتاب شد مجاناً. چیزی در مقابل آن نداد. بعد پول از کیسه‌ی خالد دارد خارج می‌شود برای من بایع، پس بنابراین من هم مالک چه می‌شوم؟ این پول می‌شوم عوضی که گیر این آقا نمی‌آید آن هم دارد کأنّ این پول را مجاناً به من می‌دهد من مجاناً کتاب را به او دادم آن هم پول را مجاناً به من داد. دو تا هبه‌ی مجانیه است.

س: انصافاً هیچ؟؟؟ تبدالی بین این دو تا نمی‌بینند یعنی؟ یعنی می‌گویند که دو تا هبه‌ی مختلف هست؟

ج: دو تا هبه هست بله.

س: واقعاً این جور می‌بینند؟ این مال من مال فلانی باشد بله فی جهة الملكية تبادل پیدا می‌شود؟؟؟

ج: تبادل نمی‌شود. تبادل نیست اسم این. دو تا چیز است.

س: مبادله‌ای که فرمودید بین المالین که تصویر دارد. تصویرش این است که طرف اضافه اگر نداشته باشد مانع اغیار نیست و فی جهة امکنه و ازمینه و سایر جهات را شامل می‌شود مانع اغیار نیست می‌گوییم مانع اغیار هست از این جهت، که می‌گوییم فی جهة الملكية است آن‌ها را شامل نمی‌شود که در؟؟؟ اما به همین شهادت عرفی که به این می‌گویند بیع فی جهة الملكية را هم داخل می‌دانم منتها مال کی بشود ملک کی بشود لازم نیست. این یک چیزی غیر از این است که لازم است فی جهة خاصه باشد. بله فی جهة الخاصة هست مانع اغیار هم می‌شود با این تقیّد پیدا کردن این تعریف، اما فی جهة مالکیت کی؟ هر کی غصب کرد.

ج: هر کی غصب کرد؟ نه.

س: هر کی غصب کرد مال خودم؟؟؟

ج: نه بدل و عوض نمی‌شود. برای این که

س: چرا می‌گویید بدل؟ بدل؟؟؟

ج: در مقابل این باید باشد دیگر.

س: بله یک وقت ما استظهار می‌کنیم ما نمی‌توانیم با آن بجنگیم، اما می‌خواهیم بگوییم لازمه‌ی عقلی که نمی‌تواند روی هوا پا بگیرد

ج: حالا شما یا لازمه‌ی عقلی بگیرید یا عرفی بگیرید. توی بعضی از کلمات عقلی هست. که مثل علامه فرمودند که عقلاً تصور ندارد. یا عرفاً در کلمات بعضی دیگر هست. قید نمی‌شود.

راه حل این است اصلاً ما یک شعر می‌گوییم توی قافیه‌ی آن گاهی می‌مانیم دیگر، می‌گوییم بیع عبارت است از چی؟ مبادله. یا بیع عبارت است از معاوضه. راه اخیر این است که ما بگوییم نه اصلاً بیع معاوضه نیست، مبادله نیست. بله گاهی مصداق مبادله و معاوضه واقع می‌شود بیع، اما حقیقت آن این نیست که لیس الا باید در این لباس تجلی کند. بلکه حقیقت بیع تملیک عین است به این که یک مقابلی داشته باشد در مقابل یک چیزی باشد و لو صدق مبادله نکند. من این را به شما فروختم، در مقابل این که فلانی مثلاً این مالش را به من هبه کند یا بدهد به من. این را فروخت، آن جا هم می‌گویند فروختن صادق است. چه ملزمی ما داریم بر این که شما بفرمایید مبادله هست یا بگویید معاوضه هست؟ آن که به ذهن تبادر می‌کند که این جا علامت حقیقت تبادر هست دیگر، و عدم صحت سلب هست. آیا وقتی که می‌گوید اِشتر بمالی لِنفسک، و این می‌رود انجام می‌دهد می‌توانیم بگوییم هذا لیس بیع عرفاً؟ سلب بکنیم حقیقت بیعت را از آن؟ یا و این جا وقتی که این عبارت را می‌گوید بیع را وقتی که ما می‌شنویم و هیچ قرینه‌ای نباشد درست است که ذهن ابتداءً به همین بیع‌هایی که در آن مبادله و معاوضه هست منصرف می‌شود ولی این ها انصراف بدوی است. ولی وقتی تأمل می‌کنیم می‌بینیم نه آن جا هم اشکالی ندارد. آن هم بیع است.

بنابراین به این بیان که دیگر حالا تحقیق این بیان هم در اول کتاب البیع هست که حقیقت بیع چی هست. جای تفصیل آن آن جاست که ما می‌گوییم که این التزام به این که در حقیقت بیع نهفته هست این جهت، و این فرمایش امام هم قدس سره که فرمودند این تسامح است و حال این که ما می‌بینیم نه تسامح نیست واقعاً پدر که به فرزندش می‌گوید این پول را بردار برو برای خودت ... نه اصلاً وکالتی توی ذهنش چیز می‌کند که من توی را وکیل کردم که اولاً این پول من را ملک خودت بکنی از طرف من، بعد قبول بکنی تا بشود ملک تو، بعد برو برایش بخر، تا معاوضه درست بشود و مبادله درست بشود یا این که نه وقتی می‌گوید با این پول من برو بخر برای خودت، اول دارد هبه می‌کند به او و او باید قبول این هبه را بکند و لو بالفعل، و بعد ... اصلاً توی ذهن او نه این هبه می‌آید نه وکالت می‌آید هیچ چیزی نمی‌آید. هیچ استعمال واژه‌ی بیع هم که برو بفروش برای خودت، بخر برای خودت، این ها مجاز باشد این ها هم نیست توی ذهن آن‌ها. این ها یکشف از این که در ذهن عرف در

معنای بیع مبادله و معاوضه اگر ما گفتیم بر این که معاوضه و مبادله تقوم به آن جهت دارد اصلاً توی ذهن عرف نیست.

پس بنابراین یا باید کسی گوید ما بخاطر این جهت عرفیه می فهمیم که توی مبادله و معاوضه نیفتاده آن جهت و صادق است. که ما این را بالوجدان یا انکار می کنیم یا تصدیق آن را فعلاً نداریم. و یا این که می گوییم که این صدق بیع در این جاها وجود دارد و از این جهت اشکالی ندارد.

س: ??? این می رود معاوضه می کند در ذمه بعد با آن پول اداء دین می کند ذمه اش را بری می کند چون فرمودید سابقاً این که ما در معمول معاملات این طور نیست که این پول را دست بگیریم بگوییم من این پول را معاوضه می کنم با این مال. نه معامله بر ذمه هست. بعد با آن پول ذمه اش را ??? شما برو معامله کن برای خودت، بعد که مجبور شدی

ج: حالا سؤال. اگر حالا یک بچه این جوری نکرد، ...

س: متعارف

ج: نه متعارف نه. این هم هست یعنی این صورت هم هست می گوید با همین پول برو این کار را بکن.

س: آن معلوم نیست که متعارف باشد.

ج: چرا، مثلاً ... بخصوص مواردی که کالا به کالا است.

مثلاً می گوید آقا ماشینش را نشان می دهد می گوید این ماشین، می خواهد این ثمن باشد شما آن فرش را در مقابل این ماشین به من بفروش، خب باشد. حالا پدر می گوید این ماشین را بردار برو آن هم برای این که آن بایع فرش را تشویق کند به این که این معامله را انجام بدهد ماشین را نشانش می دهد دیگر این جا به ذمه نیست که. ماشین را نشان می دهد می گوید بیا این ثمن این است تو هم که ماشین می خواهی این هم که ماشین بسیار خوبی هست. می گوید خب

س: حاج آقا این خیلی کم هست؟

ج: نه کم نیست. بخصوص در...

س: ???

ج: نه ما سابقاً که با پدرمان می رفتیم چهارم، مثلاً هفت هشت سال مان بود ده سال مان بود می رفتیم آن جا معمول اقوامی که حالا ما با آنها بودیم مثلاً عمومی پدرم که مغازه داشت اصلاً آنها، مردم این جوری نبود پول بیاورند مثلاً آن تخم مرغ می آورد برنج می برد. کالا به کالا بود اصلاً. پول خیلی توی دست مردم نبود.

س: آن قسم از کالا به کالا متعارف باشد محل کلام این است.

ج: بله.

س: کالا به کالا که معلوم است متعارف بوده.

ج: یعنی آن ازمنه، شما می‌گویید به ذمه این‌جوری نیست زمان ما که پول شده و این حرف‌ها الان این‌جوری هست. اما آن وقت نه به ذمه نبوده مشخص بوده چون و الا خراب می‌شود کار، می‌گوید این تخم‌مرغ‌ها. باید مشخص باشد دیگر، الان مثلاً صد تومان معلوم است اما تخم مرغ که مختلف هست دیگر، می‌گوید این تخم مرغ‌ها، حاجی بیا این تخم مرغ‌ها را بگیر مثلاً حالا برنج به من بده یا گندم بده یا جی بده.

س: ???

ج: نه آن‌جا نه، نه سه ضلعی این‌جوری هست که بابا می‌گوید این تخم مرغ‌ها را بردار، بچه‌اش زن گرفته رفته خانه‌ی دیگر، حالا آمده می‌گوید بابا این‌ها را بردار برای خودت چیزی بخر. این‌که می‌گوید این‌ها را بردار برای خودت چیزی بخر، مقصودش این است که یعنی آن‌جوری ... من تو را وکیل کردم که از طرف من اول به خودت تملیک بکنی و بعد قبول بکنی بعد بیایی ... این‌ها نیست.

س: هبه کردم به تو، پیچیدگی ندارد.

ج: بله یکی از بازاری‌های قم می‌فرمود که مرحوم آقای آسید احمد خوانساری قدس سره که در تهران بودند وقتی که قم بودند می‌آمدند بازار گاهی می‌گفتند بگو ملکتک مثلاً. صیغه‌ی بیع را این‌جوری بگو، بعد قبلت بعد ... خب این‌که تعارفی ندارد این‌ها. کأنّ یک چیزی بود که حالا بعد از پنجاه سال، شصت سال توی ذهن این‌ها مانده بود که آقا وقتی آمدند جنس بخرند این‌جوری ... این‌ها نیست توی ذهن عرف، نه ملکیت آن‌ما هست نه توکیل هست نه هبه هست هیچ‌کدام از این‌ها نیست اطلاق هم دارد یعنی اگر به او بگویند با همین برو بخر برای خودت، بیع صادق است سلب بیع هم هست این صحت سلب ندارد بلکه صحت اطلاق دارد و ...

بنابراین به این شکل می‌شود گفت. حالا بقیه‌ی المقام این‌که حالا اگر ما نفی کردیم این جهت را، آیا راه داریم برای تصحیح آن به عنوان آخر؟ که بیع بگوییم نیست؟ ولی عقد آخر مثل مثلاً تأمین اجتماعی که یک عقد بنفسه، یک چیزی هست برای خودش. یا مثل کارمند ادارات شدن و کارمند دولت شدن که نه قالب اجاره می‌شود آن را داخل کرد نه جعاله هست یک چیز سومی هست یک چیزی برای خودش هست. بیاییم از این راه‌ها درست کنیم ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.